



طعم گسِ تلواسه^۱

برداشتی آزاد از استرس آزمون‌های
مهم با نگاهی به کنکور ۱۴۰۰



مریم مهربان

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی



کاش این استرس و مشتقاتش، همچنان که در مدخل‌های فرهنگ لغت فارسی هیچ ریشه لغت‌شناسی ندارد، در اعماق روح ما نیز بی‌ریشه بود!

در عصر خوانش کتاب‌های غیر درسی، مستتر در لابه‌لای کتاب‌های درسی خوانده بودم، تنیدگی روان و دردهای مزمن غم و اندوه می‌تواند به تولید و فعال شدن سلول‌های سرطانی منجر شود و در محیط‌های پر دلهره، نرخ ابتلا به سرطان بیشتر است. دارم به هر یک از تشویش‌های آزمون که از دل گذشته و شده یک سلول سرطانی فکر می‌کنم. دارم به اتحادیه بی‌قراری کوییزهایی که غم سرطانی شده‌اند، فکر می‌کنم. دارم به حافظه هر سلول سرطانی در تک‌تک آزمون‌ها فکر می‌کنم و می‌اندیشم در هسته این سلول‌ها چند تراژدی حاصل از استرس آزمون بنا شده است و در این میان سؤال آنجاست که چند تا سلول سهم کنکور است؟ من، شما و استرس و مشاور و سه نقطه را با جواب تنها می‌گذارم.

ما همه کارهای آقای مشاور را کردیم، اما دلمان آرام نشد. صبحی که هیچ فرقی با تمام روزهای عمرمان نداشت، برای

اندر احوالات یک داوطلب در روز واقعه، هنگام رویارویی با پدر پدر آزمون‌ها، یعنی کنکور، چنان بود که جزو افتخارات مشاورش و سخنان منقول از او که خیلی بر آن تأکید داشت، آن است که شما قبل از کنکور تان چندین بار کنکور می‌دهید. رأس ساعت بیاید که چشمتان به ساعت عادت کند. همان لباس روز کنکور را بپوشید. همان ساعت مچی را بیاورید. همان کشمشی را که سر جلسه به خندق بلا می‌دهید، باید چندین بار قبل از کنکور فرو بلعیده باشید. خلاصه چیزی نباید جدید باشد. به جایش همه چیز باید نرم باشد؛ از سر مداد تا دوتای جامه؛ اگر کهنه است، اگر از نو. خیلی آرام باشید. شما قبل از کنکور تان بارها این حال و هوا را تجربه کرده‌اید.

آن روزها هر کاری را مثل سه نقطه نجیب، مو به مو انجام می‌دادم. تمام مغزم را کامل در اختیار سؤالات آن روز قرار می‌دادم. اتاق خالی در مغزم نداشتیم که به حرف‌های مشاور فکر کنم، ولی امروز نه تنها مغزم، بلکه تمام قلبم پر از اتاق‌های خالی است.

ما حالتی بین مردن و نمردن و کلی بد دیگر شد. نماز صبحمان «حالتی رفت که محراب به فریاد آمد»^۲؛ آن گونه که در هر حرف، با تلفظ حلقی، نزدیک بود مدیون خدا و پیغمبر شویم. حرف زدن هم کار خطرناکی بود. بیشتر با ایما و اشاره و لبخند ژکوندوار مسخره، درحالی که:

بد کمانچه می کشد، کان تیر او (کنکور)

در دل عشاق (داوطلبان گرامی!) دارد استرس^۴

راهی حوزه امتحان شدیم. جمله روی کارت: حضور داوطلبان قبل از ساعت ۸ الزامی است. دل بی طاقت ما این تن بی تاب تر ما را از ۶:۳۰ روی صندلی نشانده بود؛ صندلی ای که دوستانمان یعنی دست شویی و آبخوری را یافته بود و تازه سه دقیقه از رسیدنمان گذشته بود! اولین رویارویی با چهره واقعی کنکور آن بود که آزمون اصلاً ساعت هشت شروع نمی شد و از آنجا که ما «وابسته یک دمیم و آن هم هیچ است»^۵، در هنگامه خلأ کور زمان و هیچ‌چیزی عقربه‌ها، ما دو ساعت منتظر بودیم تا فرایند آزمون شروع شود.

شما بگویید، سوختن بد است یا خوب؟ درد چطور؟ در این دنیا بعضی چیزها مطلق نیست و بعضی چیزها نسبی است. ما هم بر مبنای همین اصل اثبات شده، سر جلسه، بین ساعت ۸ تا ۸:۳۰، وقتی به اولین رویارویی با زبان و ادبیات فارسی می‌اندیشیدیم، حالتی آمد چنان که حافظ فلک را شکافته بود^۶، اما پس از آن، سرگرم ساختن با ساقی و لشکر براندازی شده بود و آه این سقف سخت سیاه افتاده است بر دل ما.^۷

سوختن را می‌گفتم! من به کارش گفتم. زیر همه فشارهای درونی، گفتم حالا وقتش است. باید بسوزم. دست کردم در جیبم، یک آبنبات زنجبیلی بیرون آوردم و باز کردم و روی زبانم انداختم و انصافاً خوب سوختم؛ فارغ از آنکه سوختنی از هر شش جهت انتظارم را می‌کشید. لحظاتی را بال‌بال زنان از زیر بار سقف فلک شانه خالی کردم؛ اما فقط لحظاتی. بعد از آن هم دنیایی بر ما گذشت، ولی از آنجا که دستم از انقباض جلسه هنوز درد می‌کند، سخن کوتاه می‌کنم. صدای مردی از پشت بلندگو مدام با ما حرف می‌زد. این بار گفت شروع کنید، اول اطلاعات خود را روی پاسخ‌نامه بنویسید. اطلاعات نوشتن من خود داستانی است، ولی چون شامل شماره همراه و نشانی منزل است، از ذکر آن معذورم.

و اما بعد، من خواستم دفترچه را از زیر پاسخ‌نامه بیرون بیاورم که ناگهان شتاب دست من و نیروی مقاومت شاره، تکانه و کلی اصول فیزیکی دیگر، پاسخ‌نامه را به پرواز درآورد. من مثل یک کبوتر زمین گیر بدبخت پروازش را نظاره می‌کردم که رفت دقیقاً زیر پایم فرود آمد. راستش هیچ اتفاقی نیفتاده بود، اما این لحظه برای من مثل ایستادن زمین، مثل سقوط یا لحظه تصادف دردناک بود. با آن حال فلکی‌ام، خم شدم زیر صندلی‌ام، برگه پاسخ‌نامه را از زیر پایم بردارم. کنکوری که

باشی، هر حرکت اضافی به منزله از دست دادن تعدادی تست است. پس از اینجا به بعدش را سریع می‌گویم تا برسیم به نکات مدنظر شما و خودمان.

حافظ جان کم‌کم بساط فلک را از دوش ما برداشت و در دفترچه عمومی همه چیز به خوبی و با کمال انسانیت پیش رفت. هنوز پنج دقیقه از ته‌مانده دفترچه آدم‌وار مانده بود که آن یکی را گذاشتند زیر دستمان. گفتنی است، در این وانفسا، لحظه‌ای از خیالمان گذشت که خدایا شکر! عمومی‌ها که عالی بود! ان شاء الله اختصاصی‌ها را هم مثل همیشه بزنیم. امیرکبیر منتظر ماست. اما چشمتان روز بد نبیند و دعای بهتر اینکه، بعد از انسانیت دچار نبود آزردهنده آن نشویم. ما باز کردیم دفترچه را و از آنجا که:

من پیشام ریاضی است

ذره‌هوشی دارم

خرده‌فهمی

سر سوزن ایده^۸

و اینکه طبیعتاً دانش‌آموز ریاضی آمده است که برود سراغ ۵۵ سؤال ریاضی. با این وصف، پیش از این، مرغ سحر، هر بار با دیدن موجودی حسابم ناله سر می‌کرد، اما این بار موجودی آموخته‌های ریاضی‌ام ناله که نه، به درد خفه‌مرغی دچار شد. سخن نگفته، هر که هستی و این دست خط را می‌خوانی، خودت برو و از سؤالات گسسته‌اش یک سؤال انتخاب کن. کل هفته به آن فکر کن. آخر هفته‌ام اگر جواب سؤال را نیافتی، بدان و آگاه باش، سؤال خیلی سخت بوده. در ذکر جزء و اراده کل، همین قدر بدانید، علامتی

در آن بود که ما اصلاً در کتاب نداشتیم. ریاضیات زد به مغز و دلمان و آن گونه که می‌خواستیم به فیزیک و شیمی هم

**بد کمانچه می کشد،
کان تیر او (کنکور)
در دل عشاق
(داوطلبان گرامی!)
دارد استرس^{۱۲}**





حافظ هم همان اوایل دفترچه دوم، دوباره سقف فلک شکافته را روی شانه من انداخت و رفت و هنوز هم که هنوز است، پیدایش نیست

درست و حسابی نرسیدیم و اینجا بود که داوطلب در جلسه عمیق خودش بود و هیچ کس^{۱۰} بنده به خدایی که قبل و بعد و وسط امتحان شکرش را کردم، قسم می خورم که زخم خورده کتونی و داوطلب سنوات گذشته، در بازگرددن دفترچه دوم از نفس برید^{۱۱} و حافظ هم همان اوایل دفترچه دوم، دوباره سقف فلک شکافته را روی شانه من انداخت و رفت و هنوز هم که هنوز است، پیدایش نیست.

ما در این عسر و حرج از روزگار سراسر جافی باقی ماندیم، تا چند روز بعد که طشت رسوایی پدرجد آزمون پشت سر نهاده، از پشت بام سازمان سنجش زیر آمد. آن چنان که دانستیم نه فقط جامعه مهندسان خسته از هندسه و حساب کنکور که اهل امعا و احشای جسمی (علوم تجربی) و ایضا روحی (علوم انسانی)، همگی به یک میزان از این محک شکارند. این را نه من با این تتمه سواد نم کشیده ام، بلکه منابع موثق اظهار داشتند که طبق اعلام رسمی، از مجموع ۵۵ سؤال ریاضی رشته ریاضی، ۸ سؤال خارج از کتاب، ۱۳ سؤال خارج از اهداف کتاب درسی، ۱ سؤال اشتباه (که به خوبی خودتان می بخشید) و ۱ سؤال خارج

از کتاب و بدون گزینه صحیح و بقیه سؤالات نیز «خیرشو ببینی» بوده اند. همچنین، نماینده محترم در ادامه خاطر نشان کرد که در آزمون سراسری تجربی نیز از ۳۰ سؤال ریاضی شان، ۲ سؤال خارج از کتاب درسی، ۹ سؤال خارج از اهداف کتاب درسی، ۲ سؤال بدون گزینه صحیح، ۳ سؤال منطبق با کتاب درسی (به طوری که از شدت سختی داغ به دل گذارده)، ۱ سؤال دارای محاسبات نجومی و بقیه سؤالات نیز علیه السلام بوده اند. در این میان سؤالات ریاضی گروه فرار از زندان ریاضی و پناه برده به هر چه غیر از او، از مجموع ۲۰ سؤال ریاضی علوم انسان محور که آدمی را سال هاست به فراموشی سپرده، ۶ سؤال خارج از اهداف کتاب درسی، ۸ سؤال دشوار و ۶ سؤال

نیز فقط بوده است تا عریضه خالی نباشد.

داستان این آش چون هر سال ادامه دارد؛ چنانکه وی هرچه خاطره در اذهان را نشان رفته که ما پای لنگان در گل و دست دراز بر نخیل، در انتظار پاسخ وزارت علوم و سازمان سنجشیم و قطعاً از طریق ابزار نظارتی مجلس و کمیسیون اصل ۹۰ پیگیر موضوع خواهیم بود.

بعد از تجربه آزمون پشت سر نهاده، فهمیدم که در همه لحظات زندگی ام، به خصوص سر جلسه کنکور که معلوم نیست چه بازی ای برای تدارک دیده اند، باید مثل یک «مش بال ضد استرس»^{۱۱} منعطف باشی، حرف های آقای مشاور که می گفت سر جلسه کارهای جدید نکنید، درست نبود. هر کس که بر سر این کنکور کارهای جدید کرده و در باتلاق ریاضی نیفتاده و خود را به سرعت به درس بعدی رسانده بود، برنده شد.

گرچه احوال رعب انگیز آغاز و میانه و پایان کنکور را بارها در لابه لای اوراق زندگی ورق خورده مان دیده بودیم و یا سر سفره دنیا، طعم گس تلواسه اش را زیر دندان چشیده و سرکشیده بودیم، اما بعضی چیزها سخت است؛ حتی اگر صد بار هم تجربه کرده باشی!

پی نوشت ها

۱. دهخدا، تلواسه [ت ل س / س / ل] (۱) اضطراب، بی آرامی، بی قراری و اندوه.
۲. دخل و تصرفی از رباعی ابن یمن فریومدی.
۳. مصرعی از غزلیات حافظ.
۴. بیتنی از دیوان شمس مولانا (با دخل و تصرف)
۵. مصرعی از رباعیات خیام (با دخل و تصرف)
۶. مصرعی از غزلیات حافظ (با دخل و تصرف)
۷. برداشتی از کلام هوشنگ ابتهاج
۸. بخشی از شعر سهراب سپهری (با دخل و تصرف)
۹. حمیدرضا برقی.
۱۰. همان، با دخل و تصرف.

11. Mesh Squishy Ball.

۱۲. دیوان شمس، مولانا، با دخل و تصرف

